

علوم انسانی ما غالباً متأثر از اندیشه غرب است

حجت الاسلام عابدی گفت: ما در علوم انسانی باید پایه ها را از قرآن بگیریم. الان علوم انسانی ما غالباً تحت تاثیر اندیشه غرب است. تحول در این علوم هم به این سادگی و راحتی نیست.



حجت الاسلام عابدی گفت: ما در علوم انسانی باید پایه ها را از قرآن بگیریم. الان علوم انسانی ما غالباً تحت تاثیر اندیشه غرب است. تحول در این علوم هم به این سادگی و راحتی نیست.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مصاحبه گروه علمی فرهنگی فتح با حجت الاسلام احمد عابدی در مورد وحدت حوزه و دانشگاه و تحول در علوم انسانی است که در ادامه می خوانید؛

*مسئله وحدت حوزه و دانشگاه از جمله مسائل مهمی است که حتی پیش از انقلاب اسلامی مورد توجه جدی حضرت امام خمینی (ره) و پس از ایشان رهبر معظم انقلاب اسلامی قرار گرفته است. در اهمیت این بحث همین بس که امام خمینی (ره) در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی فرموده اند: « من بزرگترین پیروزی را آشتی بین دانشگاه و مدارس علمی می دانم. اگر ما هیچ پیروزی پیدا نکرده بودیم الا همین معنا که بین دانشگاه و طبقه روحانی نزدیک کردیم و تفاهم حاصل شد و این دست خیانتی که سال های طولانی جدایی انداخته بود بین این دو طبقه قطع شد، همین کافی بود ». لطفاً در ابتدا پیشینه ای اجمالی از چگونگی شکل گیری اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه و ضرورت و اهمیت آن بیان بفرمایید.

سابقه وحدت حوزه و دانشگاه یک سابقه بسیار طولانی دارد. در طول تاریخ، از قرن ها پیش، همیشه یک مرکزی بود که در آنجا هم درس های دینی و هم درس های غیر دینی مطرح می شد. فرض بفرمایید مثلاً نظامیه یا بیت الحکمه در عراق. در آنجا هم علوم دینی و هم علوم غیر دینی تدریس می شد. شاگردان امام صادق (ع) همین درس های کلام و اعتقادات و تاریخ و تفسیر و ... را داشتند و همان اصحاب، همان افراد فقیه، کتابهایی مثل اسطرلاب می نوشتند. که در واقع اسطرلاب یک نوع صنعت در آن زمان بود و صنعت بسیار دقیقی هم در آن زمان بود.

پس این سابقه در طول تاریخ زیاد بوده است. یا افرادی مانند خواجه نصیر الدین طوسی که اینها هم فقیه بودند و هم درس هایی مثل ریاضیات و هندسه و طب و امثال اینها داشتند. یعنی در قدیم تعامل زیادی بین کسانی که علوم دینی و کسانی که علوم غیر دینی می خوانند وجود داشته است و بلکه در هم تنیده بودند. گاهی یک کتاب می نوشتند که هم به علوم دینی و هم به علوم غیر دینی می پرداخت؛ مثلاً کتاب نفایس الفنون مرحوم آملی. این کتاب هم فقه، هم اعتقادات، هم اصول فقه، هم تفسیر و کلام و سایر علوم دینی را دارد و هم بسیاری از این رشته هایی که مربوط به علوم جدید (که آن موقع می گفتند علوم تجربی یا ریاضی یا هندسی و ...) است را هم دارد. این در قدیم وجود داشته است.

فقط در دوران پهلوی است که بخاطر اندیشه های استعماری و مغرضانه تلاش کردند که این دو قشر را از هم جدا بکنند و الا تا قبل از آن اینها همه با هم یکی بودند. اینکه حالا چه کارهایی در دانشکده الهیات و دارالفنون تهران انجام شد، اینها داستان مفصلی دارد و طول می کشد بخواهم بیان کنم. خلاصه مقصودم این بود که قبل از دوران پهلوی حوزویان و دانشگاهیان اصلاً یک قشر بودند نه دو قشر جداگانه. در زمان پهلوی اینها را از هم جدا کردند. بعد از انقلاب، یکی از نعمت های انقلاب همین بود که حوزویان درون دانشگاه و دانشگاهیان درون حوزه وارد شدند. ورود حوزویان به دانشگاه هم به این شکل بود که میخواستند با علوم دانشگاهی آشنا بشوند و هم اینکه در دانشگاه تدریس بکنند. برعکسش نیز همینجور بود.

ورود برخی از دانشگاهیان به حوزه برای تحصیل و ورود برخی برای تدریس بود. مثلاً روش تحقیق های میدانی، روش هایی است که در حوزه ها وجود نداشته است و از دانشگاه به حوزه آورده شده است. برعکسش نیز همینجور است. خیلی از علوم از حوزه به دانشگاه رفت مثلاً رشته علوم قرآن که قبل از انقلاب در هیچ دانشگاهی وجود نداشت اما به برکت انقلاب، این رشته در دانشگاه تاسیس شد. یعنی یک تعامل دوسویه شروع شد و برکت بسیار زیادی هم داشته است.

بعنوان یک نمونه الان در عراق این همه مشکلاتی وجود دارد. یک مقداری از این مشکلات معلول همین است که در عراق حوزویان در نجف اشرف معمولاً در دانشگاه نمی روند و دانشگاهی های عراق هم در حوزه نجف وارد نمی شوند. و نوعی جدایی در عراق محسوس است و در آینده نیز این مساله ضررهای بزرگی برای جامعه عراق در پی خواهد داشت. خلاصه این سابقه بحث بود و افرادی همچون شهید مطهری و شهید مفتح و شهید باهنر و شهید بهشتی نیز بنیان گذاران تفکر وحدت

*در مورد معنا و مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه تعاریف گوناگونی صورت پذیرفته است. تعریف شما از این عنوان چیست؟
وحدت حوزه و دانشگاه به چه زمینه‌هایی (در همه علوم ویا فقط علوم انسانی) مربوط می شود؟

وحدت حوزه و دانشگاه به این معنا نیست که ما یک مرکز داشته باشیم و حوزه و دانشگاه در هم ادغام شود . معنای آن اصلا این نیست . همچنان که فقط دانشگاه نیست که بعنوان مرکز آموزشی غیر حوزوی مطرح است بلکه به غیر از دانشگاه هم جاهای زیادی هستند که کارهای آموزشی انجام می دهند و دانشگاه هم نیستند.

معنای وحدت حوزه و دانشگاه گاهی وحدت در غرض است . یعنی هر دو یک هدف داشته باشند . یکی قول خدا را و یکی فعل خدا را بحث کند. حوزویان گفتارخدا را بحث کنند و دانشگاهیان افعال خدا را .
یک مرتبه وحدت در روش است . مثلا الان این روش های پوزیتیویستی که در برخی دانشگاه ها وجود دارد و ناشی از یک تفکر فلسفی در قرن نوزدهم در اروپا است مثلا برداشته شود . این را می گوییم وحدت حوزه و دانشگاه . اینکه مثلا تفکر عقلی جایگزین تفکر تجربه حسی بشود .

این نوعی وحدت حوزه و دانشگاه است . یعنی حتما لازم نیست بگوییم در علوم انسانی یا علوم غیر انسانی . در علوم انسانی کسی که تفکرش مانند تفکر جان لاک باشد وقتی که بحث می کند تفکرش تفکر جدایی دین از علم و دانش و معرفت است . این به معنای جدایی حوزه و دانشگاه است . اما اگر کسی در علوم تجربی یا علوم انسانی وارد بشود اما قبول داشته باشد که تفکر عقلی هم ارزشمند است و تفکری علمی است و تفکر علمی را منحصر در تجربه های حسی نداند .

این منجر می شود به همان وحدت حوزه و دانشگاه . اگر این در دانشگاه وارد شود ولو در طب و پزشکی یا در ریاضیات باشد این می شود یک نوع وحدت حوزه و دانشگاه .

خلاصه اینکه وحدت به معنای این نیست که دو چیز یک چیز بشوند و یا اینکه دانشگاهیان بیایند و درس های حوزه بخوانند و حوزوی ها بیایند و درس های دانشگاه بخوانند . به این معنی نیست . بلکه به معنای روش ، غرض یا هدفی است که دنبال می کنند . این معنای وحدت حوزه و دانشگاه است .

*در حال حاضر وضعیت وحدت حوزه و دانشگاه را چگونه ارزیابی می کنید ؟ آیا وضعیت مطلوب است ؟ اگر اینطور نیست ؛ چه تلاش های در جهت نزدیک تر شدن این دو نهاد به یکدیگر و تحقق کامل وحدت حوزه و دانشگاه باید صورت بگیرد؟

تا الان کارهای بسیار خوبی از جهات مختلف انجام شده است . مثلا از جهت نگارش کتاب هم دانشگاهیان برای حوزویان کتابهایی نوشته اند و هم حوزویان برای دانشگاهیان . از جهت تعامل استاد و از جهت تعامل دانشجو نیز کارهای خوبی انجام شده است . این کارها تاکنون انجام شده است و کارهای خوبی هم بوده است ولی تا رسیدن به نقطه مطلوب خیلی فاصله هست . ما باید یک سری چیزها را بعنوان هدف های آرمانی انتخاب بکنیم . هدف های آرمانی معلوم نیست قابل دسترسی باشند یا نباشند .

اما آن چیزی که آرمانی نیست ولی مطلوبی است که قابل دسترسی باشد همین است که ارزش های دینی در دانشگاه ارزش های علمی و پژوهشی بیشتر هم در حوزه حاکم باشد . اینکه مثلا زمینه آزاداندیشی در دانشگاه ها فراهم بشود . مثلا خیلی از کتابهایی که در حوزه چاپ می شود در دانشگاه ، دانشگاهی ها جرات نمی کنند چاپ کنند ولی حوزه چاپ می کند . یعنی نوعی آزاداندیشی در حوزه وجود دارد که در جاهای دیگر کمتر یافت می شود .

کرسی های آزاد اندیشی در زمینه های مختلف در حوزه برگزار می شود و در دانشگاه ها اینها کمتر وجود دارد و یا مثلا درسهای اخلاق و درس های معنویت و درس هایی که سبک و روش زندگی را به انسان بیاموزد و از این قبیل که در حوزه هست و در دانشگاه هم در حد خوبی هست ولی لازم است اینها هرچه بیشتر بشود. یک چیزی که در وحدت حوزه و دانشگاه مطلوب است و تا رسیدن به آن هنوز خیلی فاصله داریم اینست که علوم انسانی باید منابعش از قرآن استخراج شود .

روانشناسی ، علوم تربیتی ، علوم اجتماعی ، مدیریت ، سیاست و فلسفه های مضاف را باید از قرآن استخراج کرد ، اینها را بخواهیم از قرآن استخراج بکنیم این کار خیلی زیادی دارد و تا رسیدن به آن ، فاصله زیادی هست و این هم کار یک روز و دو روز نیست و اینجوری هم نیست که به یک نفر بگوییم بنشیند و فکر بکند و فلان علم را از قرآن استخراج بکند . این نیاز به زمان خیلی زیادی دارد . پس یک بخش از وحدت حوزه و دانشگاه استخراج علوم انسانی از منابع دینی است و این کار سی سال و

چهل سال نیست بلکه قرن ها زمان می خواهد تا نهادینه شود .

*رهبر معظم انقلاب اسلامی اخیرا خطاب به اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی فرمودند : « به تعویق افتادن مساله تحول در علوم انسانی خسارت بزرگی برای انقلاب اسلامی در پی خواهد داشت. » با توجه به اهمیت این مساله بنظر می رسد تحول در علوم انسانی می تواند موضوع مشترک خوبی برای تعامل بیشتر اساتید حوزوی و دانشگاهی باشد . اما آیا صرف تعامل و گفتگو اساتید حوزه و دانشگاه می تواند راهگشا باشد یا اینکه به افرادی نیازمندیم که در هر دو عرصه علوم حوزوی و دانشگاهی صاحب نظر باشند؟ بنظر می رسد برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید مشخص گردد تحول در علوم انسانی چه مولفه ها و بایسته هایی دارد ؟ (منظور از تحول در علوم انسانی چیست؟)

ما در علوم انسانی باید پایه ها را از قرآن بگیریم . الان علوم انسانی ما غالبا تحت تاثیر اندیشه غرب است . حتی آن موقع که در ضمن این کتابها آیات و روایاتی هم ذکر می شود ولی اصل اندیشه و تفکر آن از غرب آمده است . تحول در این علوم هم به این سادگی و راحتی نیست . شاید بهترین راه این باشد که جلساتی مخصوص اساتید (چه حوزوی و چه دانشگاهی) برگزار شود و نظرات جدید در این جلسات (بصورت کاملا بسته و به بیرون هم درز نکند) مطرح بشود . این اساتید موضوعات و محورهای جدیدی که به ذهن شان می آید را در اختیار یک سری از دانشجویان دکتری قرار دهند و اینها در این موضوعات پایان نامه بنویسند .

این دانشجویان بعدا در آینده استاد بشوند و این موضوعات را برای دانشجویان جدید تدریس بکنند . این دانشجویها هر وقت استاد بشوند آن موقع می توانند کتابهایی با اندیشه اسلامی بنویسند و این زمانی طولانی می طلبد . عرض کردم نمی شود به این راحتی یک فکر ایجاد کرد . اصلا فکر جدید اختراع کردن به این سبک نیست . گاهی در یک زمانی یک چیزی به ذهن کسی خطور می کند و بعد تا این فکر خود به یک کتاب درسی و بعد به یک علم مبدل بشود واقعا زمان بر است. ولی فکر میکنم تنها راهش همین باشد .

*طلبه ها و دانشجویانی که در نظر دارند در این عرصه فعالیت کنند متناسب با این هدف چه توانمندی هایی را باید کسب نمایند؟ آیا برای صاحب نظر شدن در این عرصه باید به اجتهادی با عمق اجتهاد در فقه و اصول رسید؟ یا نوعی دیگر از اجتهاد در این عرصه لازم است؟

اولا این اجتهاد در فقه و اصول و در هر رشته ای لازم و ضروریست . یعنی اگر مثلا کسی بخواهد در رشته مدیریت ، نظری را از قرآن بدست بیاورد این تا خوب اجتهاد در فقه و اصول را نداشته باشد ، نمی تواند این کار را بکند و چه بسا آن برداشت ها ، برداشت های نادرستی باشد . قرآن کریم که نیامده تمام مطالب مدیریت را یک جا بیان کند بلکه در آیات مختلف آورده است . این آیات کدامیک عام و کدامیک خاص است؟ کدام مطلق است و کدام مقید ؟ کدام قضیه فی واقعه است و کدام قانون کلی است ؟ اگر کسی این چیزها را نداند نه در رشته مدیریت می تواند از قرآن استخراج کند ، نه در اقتصاد می تواند و نه در سیاست و نه در سایر علوم .

اما چیزی که هست این است که این اجتهاد مصطلح حوزوی کافی نیست . اما ضروری هست . یعنی این را حتما باید داشته باشند . یعنی باید تمام این علوم حوزوی را کسی که می خواهد از قرآن برداشت کند و استنباط بکند . همه اینها را باید به خوبی بداند . علاوه بر اینها باید نظرات دیگران را هم بداند . و موضوعاتی را از جاهای دیگر فرا بگیرد و بعد حکمش را از قرآن کریم استخراج نماید .